

پیشروان فلسفه جدید

علوم و فلسفه جدید از روزی پیدا شد که اهل علم بر ضد ارسطو و سیطره هزار ساله حکمت یونان علم طغیان برافراشتند و با اقتدا به خود وی حق را بر ارسطو ترجیح نهادند و در راه تحقیق و تجربه آزادی عمل به دست آوردند. تا وقتی که قول ارسطو حجت قاطع و خلاف رأی او رأی آوردن نشانه سخافت فکر بود، کسی جرأت مخالفت با او را نداشت و اگر میان امری مسلم با اقوال او تعارض پیدا می شد به جای تخطئه رأی ارسطو به تعبیر آن امر مسلم می پرداختند تا به جائی که فلسفه مشاء حکمت مقبول و رایج زمان گردید و هر نظری غیر از رأی معلم اول باطل و مردود شمرده شد.

مورخین غربی درباره فلسفه اسلامی (که بیشتر بانیان آن ایرانی بوده اند) چنین گفته اند که مسلمین چیزی به حکمت یونان نیفزودند و جز شرح و تفسیر آن کاری نکردند. فارابی و ابن سینا، شاگردان خوب ارسطو بودند و فقط در نجوم و ریاضیات مختصری به آنچه یونانیان آورده بودند اضافه کردند و در باره مباحث آن، آراء مستقل و تازه ای از خود اظهار نمودند که بعدها در اروپا مبداء کشفیات مهمتر گردید. هم چنین می گویند که حکمت یونان در زمان مأمون خلیفه عباسی و قرون سوم و چهارم هجری به وسیله مترجمان سریانی به عربی نقل شد و معتزلیان که فرقه ای حکمت دوست بودند آن را اخذ کردند و رواج و ترقی دادند تا جائی که امثال فارابی و ابن سینا پدید آمدند. اما از قرن پنجم به بعد به واسطه ظهور اشعریان و مخصوصاً مساعی غزالی طوسی از توجه به حکمت کاسته شد و متفلسفان را ملحد و بی دین خواندند تا عاقبت قبل از حمله مغول دوره انحطاط علوم فلسفه آغاز شد و حمله تاتار آن را به کلی از میان برد.

اما به نظر این بنده اولاً در باره فلسفه یونان، با همه علو و عظمتش غلو و مبالغه شده است و از لحاظ تأثیر آن در تکوین حکمت اسلامی مورد تحقیق کامل قرار نگرفته است، ثانیاً فلسفه در قرن پنجم و ششم هجری در مشرق ایران به درجه ای از پختگی رسیده بود که صاحب نظران فلسفی خود را در انتقاد از اصول حکمت یونان و تشکیک در باره مبادی و مبانی آن ذبح می دیدند و اگر بزرگان بنده را به «عصیت قومی» و «شعوبیت» متهم نسلزند می خواهم عرض کنم که شروع طغیان بر ضد ارسطو و بدایت تجلی روح آزادگی فکری و رهائی از یوغ ارسطو پرستی و عقائد جازم تعبدی حاصل از آن، در مشرق ایران بوده و مسائلی که بعدها در اروپا مطرح شد و موضوع تحقیق پیشقدمانی مانند کیپلر و کپرنیک و دکارت و بیکن قرار گرفت، نخست در اینجا مورد نظر قرار گرفت و به رغم مخالفت مکتب رسمی و ذی نفوذ، مشاء ارکان حکمت یونان را متزلزل ساخت لیکن به واسطه

هجوم تاتار و انهدام مراکز علمی و محو آثار و کتب متفکران پیشین به جای اینکه از این روح جدید در پیشرفت علوم و تحقیقات فلسفی خاص استفاده شود، بنا به اقتضای زمان و روحیه مغلوب و مأیوس مردم پس از فاجعه مغول، در مسیر عرفان و حکمت اشراق افتاد و مخالفت با حکمت یونانیان سلاح قاطع فرقه «ایمانیان» گردید.

«هیوم» فیلسوف مشهور انگلیسی و از پیشروان فلسفه شك و انتقاد در کتاب مهم خود موسوم به «تحقیق درباره فهم انسانی» موضوع شك فلسفی و آزادگی علمی را چنین توصیف کرده است:

«عشق به حکمت همچون علاقه به دین با اینکه غایت آن اصلاح اخلاق و دفع مفاسد است، اگر درست از آن استفاده نشود، ممکن است تمایلاتی را که بر طبع ما غالب اند تقویت و تحریک کند و نفس را با عزمی راسختر به جانب جهتی که به واسطه تأثیر امیال غریزی کوشش بیشتری دارد سوق دهد. یقیناً آرزوی نیل به سکون نفس و علو طبع حکیمانه و سعی در فتناعت با لذات معنوی، عاقبت انسان را به سوی فلسفه ابقراطوس و رواقیون دیگر می کشاند که خود نوعی لطیف از خود پرستی است و جمیع فضائل حتی لذت صحبت و معاشرت با دیگران را در نظر شخص محکوم می سازد. هنگامی که با علاقه تام از عبث بودن و بیهودگی زندگی یاد می کنیم و درباره ناپایداری ثروت و جاه و جلال می اندیشیم در حقیقت حس کاهلی طبیعی خود را که از جنجال و زحمت کار و کسب روی گردان و به آزادی و بی قیدی متمایل است، بروز می دهیم فقط یک نوع از فلسفه را سراغ داریم که در معرض این عیب نیست و این به سبب آنست که امور و مسائل را از روزن شهوات نفسانی نمی نگرد و خود را به اهواء و امیال طبیعی آلوده نمی سازد، و آن فلسفه نقد و تشکیک است. حکمای شك همیشه دم از شبهه و تعلیق در حکم می زنند و خطر آراء و تصمیمات عجولانه را خاطر نشان می سازند و لزوم حصر تحقیقات مربوط به عقل را در حدود معین متذکر می شوند و از هر گونه خیالبافی خارج از حیطه عمل و زندگی متعارف بر حذر می سازند.»

فلسفه درست همیشه مبتنی بر نتایج حاصله از علم و تابع آن است ولی اگر عقائد جزمی فلسفی چنان بر افکار و اذهان مسلط شود که مجال تحقیق و جرأت مخالفت با آراء رایج را از مردمان باز گیرد پیشرفت علم موقوف خواهد شد یا حتی به قهقرا خواهد رفت. این معنی را جان لاک فیلسوف انگلیسی در مقدمه کتاب معروف خویش موسوم به «رساله درباره فهم انسانی» خوب بیان داشته است:

«امروز قلمرو دانش از مهندسان چیره دست که طرحهای عظیم برای پیشرفت علوم می ریزند و کاخهای بلند جاویدان که مایه اعجاب آیندگان خواهد بود پی می افکنند خالی نیست. اما همه کس را نمی رسد که داعیه برابری با اشخاصی مانند بویل^۱ یا سیدنهم^۲ در سر پیرورد، و امثال ما در عصری که استادان بزرگ چون «هویخن»^۳ و مردان بی نظیر چون «نیوتون» پرورده است. باید به همین دل خوش سازیم که مانند مزدوری ساده به هموار کردن زمین پرداخته سنگ و خاشاکی که در سر راه دانش قرار دارد

به یکسو زنیب و اگر این کارزودتر انجام شده بود مساعی مردان مبتکر و زحمتکش برائز
نغفن در استعمال يك مشت اصطلاحات پیر تکلف و نامفهوم که در علم راه یافته و ریشه
دوانیده است ضایع نمی گشت و بی گمان ترقی علوم به مراتب بیش از امروز بود و حکمت
که چیزی جز علم به حقیقت اشیا نیست به روزی نمی افتاد که آداب دانان ذکر آن را هم
در محاورات خویش جائز ندانند. استعمال عبارات مبهم و سوء استفاده از الفاظ به مرور
دهور به عنوان مفتاح اسرار علوم، به قلم رفته و کلمات مغلق بی معنی چنان نشانه فضل و
کمال شده است که به هیچ روی گویندگان و شنوندگان آن را نمی توان قانع ساخت که این
اصطلاحات سرپوش نادانی و سنگ راه دانش هستند.

برتراند راسل فیلسوف معروف معاصر در کتاب «تاریخ فلسفه غرب» در فصل مربوط
به «مظهر علوم جدید» ضمن بحث از کشفیات کپرنیک می گوید: «کشف قانون اول او
که مدار سیارات بیضی است از لحاظ رهائی فکر بشر از سنت مستقر بسیار مهمتر از آنست
که مردمان این روزگار بتوانند درک کنند».

باز در جای دیگر می گوید: «خواننده به خاطر دارد که ارسطو معتقد بود تغییر و
فساد منحصر به فلک تحت القمر است و این عقیده مثل دیگر آراء ارسطو در باره علوم مانع
ترقی آنها گردید».

کپلر و کپرنیک در نجوم، دکارت در فلسفه و ریاضیات و فرانسس بیکن و جان لاک
در علوم طبیعی و علم النفس بر علیه ارسطو قیام کردند و در اواسط قرن هفدهم مسیحی چنان
انقلابی در فلسفه ایجاد شد که تدریس حکمت یونان در مدارس به کلی بر افتاد و علم و فلسفه
تجربی که مبنای دانشگاهها و صنایع ماشینی امروز و منشاء اینهمه ترقیات شگرف است جانشین
آن گردید.

اما از تحقیق انتقادی در سیر حکمت در ایران و مشرق حتی به متفمن ضعیف
مایه ای چون بنده نگارنده نیز ثابت می گردد که آغاز عکس العمل در برابر حکمت یونان
و بدایت این آزاد اندیشی فلسفی و روح تجریمی و تجربه علمی در ایران بوده و به جرأت می توان
ادعا کرد که سه نفر از بزرگان ایران که در این کار شهامت و حریت فکری بیشتری نشان داده اند
در حقیقت پیشرو فلسفه جدید بوده اند و طلسم اسکندر را که همان فلسفه استادش
ارسطو بود، شکسته اند. اینک مختصری در باره هر یک از آنان بر سبیل تذکر و اشاره
بیان می داریم.

تا آنجا که از روی آثار باقیه می دانیم اولین کسی که با روح علمی و روش تجربی
در صحت تعالیم حکمت یونانیان شک کرد و بر آنها ایراد و اعتراض نمود، ابوریحان بیرونی
است. اما نباید تصور کرد که او مقدم در این امر بوده است زیرا در کتب تراجم حکمای
اسلامی مکرر به اسامی اشخاص مجهول الحالی بر می خوریم که درباره آنها نوشته اند مخالف
حکمت یونان بوده و در رد بر آنها کتاب نوشته است، لیکن ابوریحان مسلماً اول کسی بوده
است که به عدم کفایت روش قیاس و ماقبل تجربی که از خصائص حکمت یونان است و قرنها

باعث وقفه و رکود علوم گردیده پی برده وصحت و مزیت تجربه عملی و روش استقرائی را دریافته است .

بیرونی جنبه علمی خاص و تحقیق تجربی و عملی اش بر جنبه فلسفه نظری می چربیده و به همین سبب به قول عوام مشت متفلسفان بر طمطراق لفاظ را بازمی کرده است و عدم کفایت معانی و اصطلاحات متکلف آنها را ثابت می داشته است برای آنکه تصور نرود در این اظهارراء اغراق و مبالغه می پیمایم اینک عین سؤال و جوابی که میان او و شیخ الرئیس ابوعلی سینا واقع شده است به نقل از « نامه دانشوران » در اینجا می آورم تا صدق ادعایم معلوم شود .

مسأله ششم : از اسئله دهگانه ابوریحان از ابوعلی سینا

« ذکر کرده است ارسطو در مقاله ثانیه که شکل بیضی و عدسی محتاجند در حرکت مستدبره به موضع خالی، و کره احتیاج به موضع خالی ندارد و امر چنین نیست که مقرر داشته ، زیرا که شکل بیضی متولد است از دوران قطع ناقص بر قطراطول و شکل عدسی از دوران آن قطع بر قطراقصر، پس اگر در حین اداره از افطاری که این اشکال از آنها تولید شده اند خلافتی و انحرافی نشود عارض نمی شود چیزی که ارسطاطالیس گفته است، و لازم نمی شود بر این دو شکل، مگر لوازم کره زیرا که اگر محور حرکت شکل بیضی را قطراطول قرار دهیم و محور حرکت شکل عدسی را قطراقصر نمائیم دوران خواهند کرد مانند کره و محتاج نمی شوند به کمالی که خالی از آن باشد و لکن اعتراض ارسطاطالیس و قول وی در صورتی صادق آید که ما قطراقصر را محور بیضی قرار دهیم و قطراطول را محور شکل عدسی گردانیم و با وجود این ممکن است که حرکت کند بیضی بر قطراقصر و عدسی بر قطراطول، و محتاج به خلافت نباشند . بلکه هر کدام از آنها متمکن شوند متعاقب، مانند اجرامی که در جوف فلک قرار گرفته اند و حال آنکه در فلک خلافتی نیست ، بنا بر قول اکثر ناس ، و من از روی اعتقاد نمی گویم که شکل فلک اعظم کروری نیست بلکه بیضی و عدسی است زیرا که من اجتهاد کرده ام در رد این قول، اجتهاد بلیغی ، و لکن از صاحب منطق متعجبم . »

پاسخ ابوعلی سینا : در این مسأله چه بسیار خوب متفطن شده ای و چه نیک اعتراض آورده ای، خدایت عمر دراز ارزانی دارد، من نیز در بعضی از اوضاع آن ایراد وارد را بر آن فیلسوف بگانه اعتراض کرده ام ولی هر یک از شراح و مفسرین در آن مقاله از جانب فیلسوف اعتذاری جسته اند و از آن معاذیر چیزی که بالفعل در یاد دارم اینست که نامسطیوس آورده است، گوید : شایسته و سزاوار آنست که سخن فیلسوف را بر احسن الوجوه حمل کنیم و گوئیم مراد فیلسوف این بوده است که شکل کروری مستلزم خلافت نیست ولی در بیضی و عدسی بعضی حرکات متصور و ممکن است که مستلزم خلافت است . الخ . »

سؤال ششم از اسئله هفتگانه ابوریحان : « اگر مقرر است در نزد ما که وجود خلافت در خارج و داخل عالم محال است پس چرا شیشه ممصومه^۱ را که به شدت مکیده شود سرازیر بر روی آب گذاریم آب را متصاعداً به طرف بالامی کشد ؟

جواب شیخ بر سؤال ششم: «علت صعود آب وجود خلا و نیست! بلکه زمانی که فاروره مکیده شود چون هوای شیشه از جهت لزوم خلا امتناع از خروج می نماید معینا به واسطه شدت مص هوا را حرکت قسریه ای حادث شده سخونت و انفشاش در اجزای وی پدید و طالب می شود مکان اوسع را، و بدین جهت بعضی از آن هوای متفرق شده بیرون رفته و بعضی به قدر گنجایش وسعه فاروره باقی می ماند و چون فاروره بر روی آب گذارده شود به وصول برودت آب منقبض شده به قدر انقباضی که فاروره خالی نماید آب مجذوب می شود به جانب علو، آیا نمی بینی اگر مص فاروره نکنی بلکه به ضد آن اقدام کنی و به دمیدن، هوا در او داخل سازی باز همین حالت مشاهده می شود؟ پس معلوم گردد که به سبب نفخ سخونتی در هوا و فاروره پیدا شود، زمانی که مکبوب شد بر روی آب همان بروزی کند و نیز فاروره را گرم کرده این عمل را از او بخواهی ممکن است در مقام جواب اینقدر کفایت است. الخ»

اکنون اعتراض ابوریحان بر این پاسخ: «این احتجاج مؤید قول به امکان خلا است ولی اگر معتقد به عدم امکان خلا باشیم وقتی که به واسطه مکیدن فاروره هوا متفرق شد و آنچه بیرون از گنجایش فاروره است از آن خارج گشت آن زیادتی به کجای می رود؟ جز اینکه گفته شود به همان اندازه هوا سرد و منقبض می گردد به طوری که انقباض آن با انفشاش هوا فاروره تکافو کند و دعوی تجربه در این امر بدین قسم که اگر در فاروره بدهیم همان پیدا شود که در مکیدن تجربه من به خلاف آنست چه در نه فاروره من که در آب جیحون شکست دیدم که هوا باصوت از شیشه بیرون شد و آبی وارد شیشه نکشت.» اینجا ملاحظه می کنید که عالم تجربی معتقد به مشاهده حسی بطلان دعای فرضی و خیالی متفلسف را به عیان ثابت کرده است.

سؤال هفتم ابوریحان: «اگر به سبب حرارت در اجسام انبساطی و به سبب برودت انقباضی حاصل است و منشق شدن اقسام از جهت انبساط است پس شکستن اوانی^۲ در حین انجماد آب میان آنها به چه جهت است؟»

جواب شیخ: «جواب این مطلب خود از نفس مسأله ظاهر و هویدا است زیرا که هوا در حین انبساط و سخونت طالب مکان اوسع گشته علت شکستن قمقمه می شود و هم چنین در حین تبرد منقبض گردیده مکان اصغری می گیرد و نزدیک می شود که خلا در قمقمه پدید آید و از جهت ضرورت عدم امکان خلا منشق می گردد! از برای این قسم قواعد طبیعی و جوهرات دیگری هست و لکن آنچه ما ذکر کردیم کافی است.»

اعتراض ابوریحان: «اگر شکستن قمقمه از درون سوی باشد این قول صحیح است لیکن بالعیان امر برخلاف آن است و می بینیم که شیشه به بیرون سوی می شکند و چنین می نماید که طرف گنجایش مظروف را ندارد.»

هر کس اندک آگاهی از علم فیزیک امروزه یا به قول قدما حکمت طبیعی داشته باشد می تواند بین این دو فیلسوف بزرگ حکم کند و علو مقام و روح علمی و تجربی بیرونی

را درست دریابد اما سخن در پیشقدمی ابوریحان در علم و فلسفه جدید هنوز تمام نیست زیرا می‌دانیم هموست که به تسطیح کره همت گذاشت و معتقد بود که علوم طبیعی را باید بر مبنای ریاضی نهاد و از همه بالاتر قبل از کالیله به متحرك بودن کره زمین پی برد و در آن اصرار ورزید. از نظر استفاده از روح علمی و دقت ریاضی در مطالعه امور مربوط به احوال و اوضاع اجتماعات انسان و مدنیت و فرهنگ بشری یعنی آنچه امروزه به نام آنتروپولوژی معروفست يك نگاه اجمالی به کتابهای معروف او موسوم به «کتاب الهند» و «آثار الباقیه» کافی است تا ثابت شود در این مبحث مهم نیز او مبتکر و مؤسس بوده و با کمال بیطرفی و حقیقت‌جویی و عدم تعصب درباره تاریخ و مدنیت هندوستان تحقیق عمیق کرده است.

با تمام این احوال ببینید صاحب کتاب «تمه صوان الحکمه» درباره این مناظرات چه می‌گوید: «بین او (یعنی ابوریحان) و ابوعلی مناظرانی بوده ولی فرو رفتن در دریای معقولات در شأن او نبوده است»!

و باز صاحب همان کتاب در ضمن ترجمه احوال ابوالفرج جاثلیق می‌گوید: «مردی حکیم بود اما میان او و ابوعلی فاصله بی‌بندی بود و ابوعلی مودی و مهجن (زشت گو) بود و در کتابهای خود بر ابوالفرج طعن زده است و ابوریحان بیرونی مسائلی به ابی‌علی فرستاد و او آنها را پاسخ داد و ابوریحان بر پاسخهای ابی‌علی اعتراض کرد و کلام او را به زشتی یاد کرد و تلخی تهجین را به او چشاید و ابوعلی را به خطابی که لایق عوام هم نیست خطاب کرد چه رسد به خطابی که لایق حکماست و چون ابوالفرج پرسشها و پاسخها را خواند گفت کسی که مردمان را عیب‌کند بر او عیب می‌کنند».

البته امروز می‌دانیم «دریای معقولانی» که صاحب تمه بدان اشاره کرده حاوی چه زخارقی بوده و اکنون معلوم می‌شود که امثال ابوریحان با چه گونه حریفانی در جدال و کشمکش بوده‌اند. نتیجه آنکه در طی هزار سال از فارابی تا حاج ملا هادی سبزواری صدها کتاب حکمت حاوی همان مطالب به همان اسلوب و نسق حتی الغنیان در ایران و دیگر ممالک اسلامی نوشته شد ولی شاید يك کتاب دیگر که مانند آثار بیرونی بر مبنای علمی صحیح و روش تجربی به معنای امروزی نوشته شده باشد انتشاریافت و مدنیت اسلامی به حال رکود و جمودی افتاد که عاقبت آن تسلیم به استعمار و قبول تسلط مادی و معنوی فرنگیان در قرن نوزدهم بود.

منوچهر بزرگمهر